

انقلابیون تندرو ایران و مسأله‌ای به نام «موسی صدر»



آتنا محفوظی

پژوهشگر حوزه روشنفکری دینی

نگاه سید موسی صدر به انقلاب اسلامی ایران و رابطه وی با انقلابیون آن دوره و رهبرشان، آیت‌الله خمینی، همواره از مسائل بحث‌برانگیز و چه بسا چالشی بوده‌است. این دشواره، بیش از آن‌که از ماهیت متفاوت مبارزه در لبنان و ایران نشأت گرفته باشد، ریشه در مَنَدِش، کُنَدِش و روش رهبر بلامعارض شیعیان لبنان داشته و دارد. به گمان ما درک و فهم پیچیدگی‌های خاصی که در رابطه بین نظر و عمل امام صدر وجود داشت، شعور و شهود سیاسی فراتر از حدّ متعارف می‌طلبید که عموماً نزد انقلابیون عمل‌گرا که دوران‌دیشی استراتژیک را فدای نتیجه‌گرایی تاکتیک محور می‌کردند و می‌کنند، یافت نمی‌شد و نمی‌شود. همین ظرافت دیرآشنا در موضع‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و حتی نظامی موسی صدر، در تمامی جبهه‌ها، دشمنانی پایه‌کار و دوستانی فداکار برای وی می‌تراشید؛ دوستان و دشمنانی که برای رویکردهای متعارض خود در این مورد، دلایلی معقول نیافته، همواره موضعی متزلزل و گاه هیستریک و هیجانی در برابر امام صدر می‌گرفتند.

این رویکردهای بی‌مبنا که محصول جهل مرکب نسبت به آرمان‌های صدر بود، چنانچه در مرحله نظر و تحلیل باقی می‌ماند، اشکالی نداشت؛ اما سخن بر سر آن است که برپایه ناتوانی از درک ژرفای آمال و آرزوها و برنامه‌های سید موسی برای لبنان و جهان اسلام، توطئه‌هایی شکل گرفته و به مرحله عمل رسید که منجر به حذف او از صحنه سیاسی خاورمیانه گردید. به تعبیر دیگر، معارضان سیاسی، عقیدتی امام موسی صدر از سر عداوت منبعث از نادانی کمر به نابودی این مصلح بزرگ زدند و دوستان کم‌مایه‌اش نیز به دلیل عجز از شناخت فلسفه او، در آن مقطع زمانی طلایی که باید نگران حال او و در پی نجات او می‌بودند، گویی از خداخواسته، چشم بر فاجعه‌ای که در حال وقوع بود بستند و عملاً شریک جرم شدند.

این مقاله در صدد آن است که عملکرد جناح تندرو انقلابی را در ایران پس از بهمن 1357 کاویده و بر ربط و نسبت آنان با مسأله بغرنج «موسی صدر» نظری اجمالی بیفکند با اذعان به این امر که هنوز ناشنیده‌ها و ناگفته‌های فراوانی در این باب، باقی است که باید توسط محققان تاریخ تحولات خاورمیانه در نیم قرن اخیر مورد بررسی قرار گیرد.

امام موسی صدر در تاریخ 3 شهریور 1357 بر اساس دعوت رسمی دولت لیبی به آن کشور وارد شد و از روز 9 شهریور ارتباط جهان خارج با ایشان قطع شد. دولت لیبی مکرراً طی بیانیه‌ها و یادداشت‌های رسمی اعلام کرد که صدر با پرواز شماره 881 شرکت هواپیمایی آلیتالیا، طرابلس را به مقصد رم ترک کرده است اما برخی نهادهای رسمی و بین‌المللی از جمله دولت ایتالیا و دادستانی رم پس از انجام تحقیقات گسترده عدم ورود امام به رم و کذب مدعای دولت لیبی را رسماً اعلام کردند.

آخرین باری که امام موسی صدر و همراهانش زنده دیده شده‌اند ساعت یک بعد از ظهر روز 8 شهریور 1357 مقابل هتل الشاطی بوده است که روزنامه نگاران صدر را دیدند و از او پرسیدند که عازم کجا هستند و او درحالی‌که سوار بر خودروی تشریفاتی می‌شد، پاسخ داد به ملاقات سرهنگ معمر قذافی می‌رویم.

در همان روزهای نخست که علی‌اکبر محتشمی‌پور به عنوان سفیر ایران در دمشق مستقر شد، ایشان به درخواست آیت‌الله خمینی برای مشخص کردن وضعیت صدر با حافظ اسد دیدار می‌کند؛ دیداری که به نظر می‌رسد عملاً تبدیل به نقطه پایانی برای پیگیری رسمی موضوع ناپدید شدن رهبر شیعیان لبنان شد. در این دیدار حافظ اسد به سفیر ایران می‌گوید که قضیه آقای صدر را تمام شده بدانید؛ پیگیری این موضوع نه به صلاح ماست و نه شما.

امام موسی صدر درباره اولین رسالت حضرت زینب (س) پس از شهادت امام حسین (ع) تحلیل جالبی دارد که اگر با دیده بصیرت به آن نگاه شود، در گشودن گره معمای سرنوشت خود آن عزیز مفید است:

چرا نگذاشتند امام حسین (ع) به کوفه وارد شود؟ برای اینکه می‌خواستند آن بزرگوار را خارج از کوفه به قتل برسانند. امام حسین (ع) را توسط حُر و افرادش در صحرا متوقف و به منطقه‌ای هدایت کردند که از کوفه و همه شهرها فاصله داشت؛ چرا؟ برای اینکه آن

بزرگوار را چنان به قتل برسانند که احدی اطلاع پیدا نکند. برنامه از این قرار بود؛ اینگونه همه مردان را به قتل رساندند و حتی درباره علی بن الحسین (ع) گفتند؛ او را نیز بکشید تا کسی از اهل بیت زنده نماند. تصور آنها این بود که طوفان شن اجساد را چنان در دل صحرا پنهان خواهد ساخت که اثری از آنها باقی نخواهد ماند. بعد هم میخواستند برای مردم چنین جا اندازند که مشتی خوارج را در صحرا به قتل رسانده‌اند؛ زیرا خوارج به عنوان نماد فتنه و ناامنی چنان در انظار مردم منفور بودند که اگر مسأله به نام آنها جا می‌افتاد، کار تمام بود. بنابراین دور ساختن امام حسین (ع) از شهرها، پنهان‌کاری و تبلیغات دروغ، رئوس اصلی برنامه-ای بود که برای قتل و بستن پرونده آن بزرگوار طراحی شده بود.

اگر نگاهی به روند اقدامات ایران در خصوص رهایی امام موسی صدر بیندازیم متأسفانه با موارد و خاطراتی روبرو می‌شویم که بسیاری از شعارها و اقدامات انجام شده به کلی زیر سوال می‌رود. خاطراتی از جنس این‌که بعضی از انقلابیون، خود در ماجرای ربوده شدن امام موسی صدر نقش مستقیم داشتند؛ یا این‌که افرادی در داخل کشور از پنهان ماندن نام و یاد او احساس رضایت می‌کردند و یا کسانی مخالف پیگیری ماجرای او بودند.

هر سال نهم شهریور ماه که می‌شود، رسانه‌ها به این میزان بسنده می‌کنند که امام موسی صدر در قم به دنیا آمد، به لبنان رفت، رهبر شیعیان لبنان شد و در نهایت توسط معمر قذافی ربوده شد و البته وظیفه انسانی و شرعی خود می‌دانیم که برای گرامیداشت خاطره آن مرد بزرگ مراسمی بگیریم و یادش را گرامی بداریم؛ اما به ندرت صحبت از آدم‌هایی می‌شود که در این سال‌ها از هیچ اقدامی در جهت پنهان ماندن نام و یاد امام موسی صدر فروگذار نکردند. در خوشبینانه‌ترین حالت می‌توان ادعا کرد که این افراد لااقل برای حل شدن مسأله امام هیچ اقدامی نکردند. اینان همان‌هایی هستند که بنا به اسناد و مدارک معتبر از دشمنان امام موسی صدر بوده و در محافل و مجالس مختلف نیز به این دشمنی خود اعتراف کرده بودند. دسته‌ای از آنها، بزرگانی بودند از نسل مسئولان و رهبران انقلاب که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب به علت قدرت و موقعیت خود بیشترین سعی و تلاش خود را در پنهان ماندن وضعیت امام موسی صدر انجام دادند. نمونه بارز این افراد حسینعلی منتظری است که کینه و بغض عجیبی نسبت به امام موسی صدر در سینه داشت.

دکتر صادق طباطبایی با ذکر خاطره‌ای در این خصوص می‌گوید: ماه‌های اول انقلاب، بودند کسانی که به دلیل ارتباطات سیاسی و عاطفی که با جناب معمرخان قذافی داشتند و از «کمک‌های بی‌دریغ» او به انقلاب

«مهجور» اسلامی در آن روزگار، هم منتفع بودند و هم آن را ضامن حفظ انقلاب در برابر مستکبران می‌پنداشتند، با صراحت اظهار می‌داشتند که ما نباید مصالح یک ملت و یک انقلاب به این عظمت را فدای روشن کردن سرنوشت نامعلوم یک شخصیت هر چند مهم و برجسته کنیم.

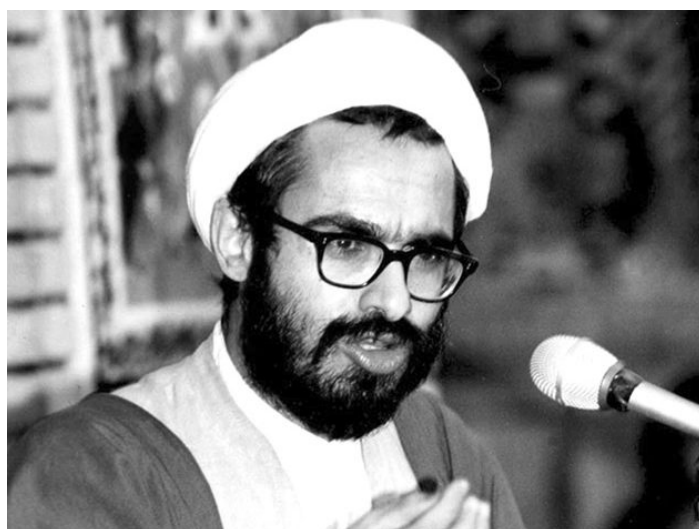
پس از پیروزی انقلاب، دولت در آن زمان روابط سردی با لیبی داشت و شرط اساسی برای برقراری روابط حسنه با لیبی را مشخص شدن وضعیت امام موسی صدر اعلام کرده بود. اما متأسفانه با آغاز جنگ تحمیلی و اصرارِ رفقای ایرانی قذافی، روابط با لیبی برقرار شد. این افراد دائماً این تفکر را القا می‌کردند که رابطه با لیبی و پرونده امام موسی دو مسأله مجزا است و می‌توان هم با لیبی ارتباط داشت و هم پرونده امام موسی صدر را پیگیری کرد. پس از جنگ و آغاز دوران سازندگی نیز، ما شاهد بهبود روابط با لیبی بودیم و متأسفانه هیچ اقدام مناسبی در خصوص حل مسأله امام موسی صدر صورت نگرفت.

موسی صدر و روحانیون انقلاب

یکی از شبهاتی که پس از پیروزی انقلاب در باره امام صدر مطرح شد، پیرامون رابطه ایشان با انقلاب اسلامی ایران و امام راحل است. امام موسی صدر بنا بر اولویت‌هایی که در لبنان طراحی کرده بود، مرز خاصی میان خود و حلقه انقلابیون حول امام خمینی قائل بود و چه بسا، نگران بود که همه‌جانبه به نیروهای انقلابی و در نتیجه، رویارویی مستقیم با رژیم شاه به تلاش‌های وی در راستای ارتقای موقعیت شیعیان در لبنان که نجات آنان از وضعیت فقر و فلاکت، دغدغه و کوشش اصلی وی را تشکیل می‌داد، ضربه وارد نماید. از سال‌ها پیش از انقلاب، هنگامی که امام خمینی(ره) در نجف در تبعید به سر می‌برد، این رویکرد باعث اختلاف‌نظر میان امام موسی صدر با روحانیت انقلابی شده بود که سعی داشت لبنان و امکانات تحت نظر امام موسی صدر را در راستای گسترش و تحکیم موقعیت انقلابی امام خمینی و حرکتهای ضد شاه در لبنان به کار گیرد.

در نگاهی وسیع‌تر و تاریخی، در تحلیل روابط امام موسی صدر با انقلابیون ایران و رابطه وی با امام خمینی، نباید فراموش کرد که از دو بستر تاریخی و سیاسی سخن می‌گوییم. اولویت اساسی صدر در لبنان سامان دادن به وضعیت شیعیان آن کشور بود و اولویت آیت‌الله خمینی مبارزه با شاه ایران و متحدان بین‌المللی وی در یک چارچوب پان‌اسلامیسمی. این سخن به معنای این نیست که امام موسی صدر فرقه‌گرایانه عمل می‌کرد یا آیت‌الله خمینی به شیعیان در جهان اهمیت نمی‌داد. بلکه سخن بر سر دو رویکرد با دو خاستگاه تاریخی متفاوت است: یکی در بستر جامعه لبنان که در آن شیعیان به عنوان یک گروه

اجتماعی سرکوب شده به دنبال رسیدن به حقوق برابر درون ساختاری سیاسی بودند. خاستگاه جریان سیاسی و فکری پیرامون امام خمینی، جامعه‌ای بود که مسأله اساسی آن نه رقابت فرقه‌ای، بلکه مبارزه با رژیم بود که اتفاقاً ادعای شیعه‌گری می‌کرد ولی در داخل دست به سرکوب می‌زد و در جهان همگام با منافع آمریکا و اسرائیل عمل می‌کرد. درک این دو بستر تاریخی، فهم بهتری درباره دلایل واگرایی و اختلاف‌هایی به دست می‌دهد که میان جریان صدر و انقلابیون ایرانی به وجود آمد؛ اختلاف‌هایی که هنوز سایه آن بر سیاست ایران و لبنان سنگینی می‌کند.



باید در نظر داشت که عده‌ای بودند که می‌خواستند بین امام و ایشان را به هم بزنند. یعنی کسانی بودند که واقعا تلاش می‌کردند تا ایشان را پیش امام بد جلوه دهند. خیلی علیه ایشان شانتاژ و تبلیغات سوء کردند، خصوصا در رابطه با مسأله فلسطین... افرادی که بیش از حد تند و انقلابی بودند، به ایشان خرده می‌گرفتند و متأسفانه نزد امام هم علیه ایشان مطالبی بیان می‌کردند. اراده‌هایی وجود داشتند که می‌خواستند رابطه افراد موثر منطقه را با امام قطع کند. برای این‌که اگر این افراد به امام متصل می‌شدند، هم قدرت امام بیشتر می‌شد و هم قدرت خود این افراد. بنابراین ایادی بودند که می‌خواستند تفرقه ایجاد کنند. البته طبیعی است که افراد هم حالات مختلفی دارند. ممکن است که کسی یک زمان مواضعی را داشته باشد و زمانی دیگر آن‌ها را تغییر دهد. حقیقت آن است که برخی افراد که از مبارزین نزدیک به حضرت امام محسوب می‌شدند، در کتاب‌های خود، موسی صدر را مورد حمله قرار دادند. از جمله این افراد، آقایان حمید روحانی، محتشمی‌پور و جلال‌الدین فارسی هستند. طبعاً نزدیکی این افراد به امام خمینی این

شبهه را ایجاد می‌کند که آیا آن بزرگوار نیز همین مواضع را داشته‌اند؟

چه خطری در پس صدر نهان بود؟

موسی صدر حرکتی انقلاب گونه به راه انداخته بود تا از محرومان در لبنان حمایت کند، این حرکت در شرایطی شکل گرفت که او در پی مبارزه با نفوذ فئودالیسم سیاسی در همه فرقه‌های مذهبی بود. او تظاهراتی را برای این حرکت ترتیب داد؛ از جمله در سال 1974 میلادی با تظاهرات مسلحانه 75 هزار نفری عشایر شیعه شهر «بعلبک» و تظاهرات دوم را با 150 هزار نفر مسلح در شهر «صور» به راه انداخت. صدر اعلام کرد اگر دولت به درخواست‌های طبقات محروم لبنان پاسخ ندهد این تظاهرات گسترده را به بیروت خواهد کشاند و انقلاب راه می‌اندازد اما قبل از اینکه تظاهرات به بیروت برسد جنگ داخلی 16 ساله لبنان از سال 1975 شروع شد. جنگی که راه انداختنش دلایل زیادی داشت که یکی از آن خاموش کردن حرکت امام موسی صدر بود. جریان‌هایی در لبنان و منطقه بودند که از نفوذ صدر هراس داشتند. علل ربوده شدن صدر بسیار مهم است چون این اتفاق در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی رخ داد و طبیعتاً با توجه به موقعیت صدر در لبنان و منطقه، او توانسته بود توجه جهان عرب به ویژه کشورهای مصر، عربستان، الجزایر و سوریه را به خطر ناشی از ادامه جنگ داخلی در لبنان جلب کند.

در زمانی که انقلاب اسلامی در حال پیروزی بود صدر در مقاله‌ای در روزنامه «لوموند» چاپ پاریس حمایت کامل خود را از انقلاب اسلامی ایران ابراز و تأکید کرد این انقلاب هیچ ارتباطی با کمونیسم و اتحاد شوروی ندارد و یک حرکت اجتماعی و فرهنگی است و از همه جهانیان خواست از این انقلاب حمایت کنند. گفته‌های او در روزنامه لبنانی السفير هم به چاپ رسید.

در پاریس از قول امام خمینی (ره) در درس ولایت فقیه، نقل شده است، «اگر انقلاب ما پیروز شود امام موسی صدر در این انقلاب نقش مهمی خواهد داشت» بنابراین یکی از علل ربوده شدن وی را به مسأله پیروزی انقلاب اسلامی ارتباط می‌دهند تا نتواند نقش سازنده‌ای داشته باشد.

از سوی دیگر صلح «کمپ دیوید» میان رژیم صهیونیستی و مصر باعث شد جنگ در جبهه جنوبی به پایان رسد و اسرائیل تمام توان خودش را برای ضربه زدن به جبهه شمالی (لبنان و سوریه) متمرکز کند و چون نمی‌توانست توان ارتش خود را در دو جبهه تقسیم کند، همه فشار خود را روی لبنان و سوریه گذاشت.

با توجه به نفوذی که صدر نه فقط میان شیعیان بلکه در سراسر لبنان و منطقه داشت و سران کشورهای منطقه به شدت تحت تاثیر اندیشه‌های صدر قرار گرفته بودند، وجود این رهبر فکری، مانع بزرگی مقابل اسرائیل محسوب می‌شد. به اعتقاد بسیاری از تحلیل‌گران یکی از علل ربوده شدن صدر همین مساله است تا مانعی برابر ارتش صهیونیستی برای حمله به لبنان و سوریه وجود نداشته باشد. ربوده شدن امام موسی صدر نتیجه منافع جناح‌های داخلی لبنان به همراه رژیم صهیونیستی و آمریکا بود. این منافع اقتضا می‌کرد در شرایط حساس منطقه و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی شخصیتی مانند صدر در صحنه نباشد. منصور قدر، سفیر وقت ایران در لبنان علاوه بر ارتباطی که با رژیم شاه و دستگاه‌های اطلاعاتی چون «موساد» و «سیا» داشت در واقع برنامه‌های آنها را علیه امام موسی صدر اجرا می‌کرد.

تا آن‌جا که مربوط به جمهوری اسلامی ایران می‌شود نفوذ بعضی عناصر که با جناح چپ لبنان در ارتباط بودند مانع بزرگی برای پیگیری جدی مسئولان بوده است. جناح چپ آن زمان مانند حزب توده، سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق و برخی اشخاص مانند «جلال الدین فارسی»، «ابوشریف»، «ابوحنیف»، «محمد منتظری» که با جناح چپ لبنان و لیبی در ارتباط بودند همگی به شدت مخالف پیگیری سرنوشت امام موسی صدر بودند.

حتی در آن زمان «صادق خلخالی» به لیبی سفر می‌کند و در مصاحبه‌ای می‌گوید: «هم اکنون در لیبی هستم؛ نه ربوده و نه بازداشت شدم و به ایران باز می‌گردم» کنایه از اینکه ربوده شدن امام موسی صدر نادرست است.

آیت‌الله خمینی در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی با ارسال تلگراف‌هایی به «حافظ اسد» و «یاسر عرفات»، از آنها می‌خواهد موضوع ناپدید شدن صدر را پیگیری کنند. وی حتی آمدن قذافی به ایران را مشروط به این کردند که صدر را همراه خود به ایران بیاورد. همچنین ایشان دستور دادند کمیته تحقیقی برای سفر به لیبی تشکیل شود؛ لیکن اشخاصی چون محمد منتظری و جلال الدین فارسی و دیگران، تلاش می‌کردند کمیته پیگیری به لیبی سفر نکند و مسأله دنبال نشود. روزی که قرار بود این کمیته، تهران را به سمت طرابلس ترک کند آیت‌الله منتظری در نامه‌ای از امام خواست به دلیل نامناسب بودن شرایط، سفر این کمیته لغو شود.

به طور طبیعی افرادی که در بیت آیت‌الله منتظری بودند مانند مهدی هاشمی که با لیبی، سازمان‌های فلسطینی و جناح چپ لبنان ارتباط داشتند، صلاح نمی‌دانستند مسأله پیگیری شود و آیت‌الله منتظری را وادار به نوشتن این نامه به امام خمینی کردند. چه خوب بود که

فقیه عالیقدر در جزوه انتقاد از خود، به این کوتاهی خویش هم اشاره ای و ابراز تاسفی می‌کرد!

در آن سال‌ها وجود این اشخاص در کشور و تبلیغاتی که علیه موسی صدر و شهید چمران می‌کردند و نفوذی که جناح چپ لبنان و برخی سازمان‌های فلسطینی به همراه حکومت لیبی از طریق همین اشخاص در ایران به دست آورده بودند، بزرگترین مانع پیگیری سرنوشت صدر بود. به‌طوری که «هانی الحسن» سفیر وقت فلسطین این مسأله را مدیریت می‌کرد و مانع از این می‌شد که جمهوری اسلامی ایران اقدام مؤثر و برنامه‌ریزی‌شده برای حل مسأله انجام دهد. با شروع جنگ تحمیلی و محاصره و موشک‌باران شهرها توسط عراق، ایران نیازمند کمک خارجی بود. تنها دولت عربی که در کنار ایران ایستاد، سوریه و کشوری که به ایران موشک داد لیبی بود. بر همین اساس عده‌ای استدلال می‌کردند در شرایطی که مقابل تسلیحات صدام به موشک نیاز داریم، درست نیست مسأله امام موسی صدر را دنبال کنیم. این دلایل در آن زمان مانع پیگیری‌ها می‌شد.

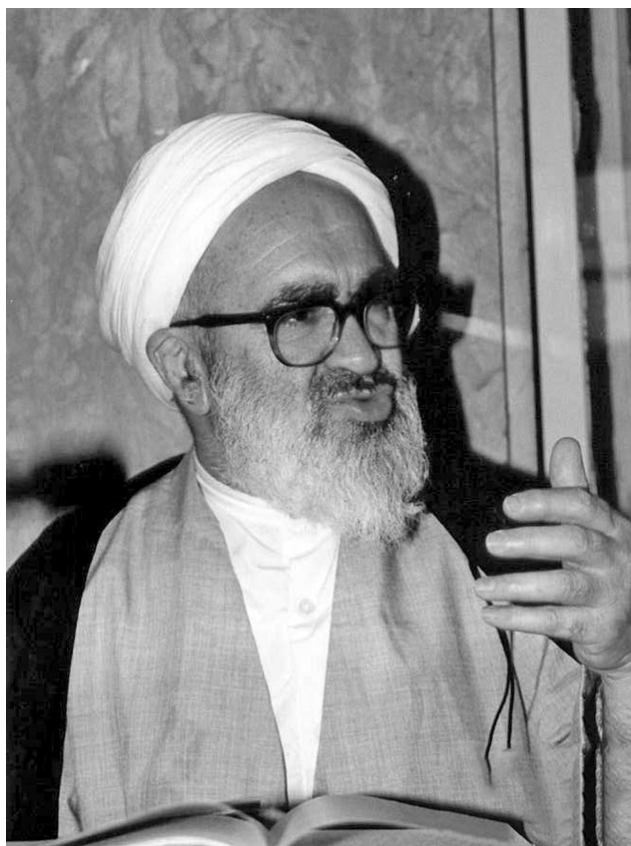
مرحوم صادق طباطبایی، خواهرزاده امام موسی صدر و برادر همسر احمد خمینی، در جلد دوم خاطرات خود از گروهی از مبارزین انقلابی ایران در لبنان سخن گفته که به شدت با امام موسی صدر مخالف بودند و می‌کوشیدند ذهنیت امام را نسبت به ایشان مشوش کنند.

منتظری پدر و پسر و مخالفت با موسی صدر

شهید بهشتی و موسی صدر راجع به انقلاب، نظری یکسان داشتند اما اختلافشان درباره جانشینی امام خمینی بود. شهید بهشتی آیت‌الله منتظری را مناسب این امر می‌دانست و می‌فرمود: ایشان فقیهی وارسته و شخصیتی انقلابی و باایمان است. اما امام موسی معتقد بود: این مسائل برای اداره یک دولت کافی نیست. این صفات، مناسب یک مرجع دینی است نه حاکم دولت اسلامی.

یکی از افرادی که در عمل نشان داد با موسی صدر مخالفت دارد، محمد منتظری بود؛ پسر حسینعلی منتظری که پیش‌تر به بغض عجیب ایشان نسبت به موسی صدر اشارتی رفت. به نظر می‌رسد اتهاماتی را که علیه آیت‌الله منتظری در خصوص عدم پیگیری سرنوشت صدر مطرح می‌شود، باید در سابقه اختلاف شهید محمد منتظری با برخی سیاست‌های امام موسی صدر و روابط نزدیک بیت آیت‌الله منتظری با گروه‌های فلسطینی و لیبی جست‌وجو کرد؛ در غیر این‌صورت باید به طریق اولی این پرسش را مطرح کرد که چرا شخص حافظ اسد و چهره‌های قدرتمند حکومت سوریه که رابطه بسیار دوستانه‌ای با صدر داشتند، اقدامی برای قطع رابطه با لیبی یا حتی انتقاد از قذافی نکردند. عجیب است کسانی که از روابط

جمهوری اسلامی و قذافی انتقاد می‌کنند، سخنی مشابه در خصوص سکوت رهبری سوریه مطرح نکرده‌اند. معروف است که محمد ناصیف که جزو مریدان امام موسی صدر بود و تا همین سال گذشته سمت‌های کلیدی امنیتی و خارجی سوریه را در دست داشت، در جلسات خصوصی به قذافی و نقش وی در ربودن رهبر شیعیان لبنان دشنام می‌داد؛ ولی چرا سوری‌ها علناً علیه لیبی موضع نگرفتند؟ احتمالاً پاسخ این پرسش مصلحت سیاسی باشد، همان مصلحتی که در دوران جنگ به گسترش روابط ایران و لیبی انجامید.



در هر حال آیت‌الله منتظری مانع از پیگیری سرنوشت امام موسی صدر شد. بی‌گمان حکومت لیبی به واسطه کمک‌هایی که به انقلابیون ایرانی علیه شاه کرده بود، روابط نزدیکی با بیشتر جناح‌های انقلابی ایران از جمله محمد منتظری، فرزند ارشد آیت‌الله منتظری داشت. پس از حمله عراق به خاک ایران، این رابطه به دلیل مواضع سرهنگ قذافی علیه صدام حسین که مانع از ایجاد اجماع عربی علیه ایران شد و همچنین برخی کمک‌های تسلیحاتی طرابلس به تهران اهمیت بیشتری پیدا کرد. هر چند سایه ناپدید شدن صدر در لیبی چنان سنگین بود که هیچ‌گاه زمینه سفر سرهنگ قذافی به ایران فراهم نشد، ولی روابط جمهوری اسلامی با طرابلس باقی ماند. دیدار گرم سرگرد عبدالسلام جلود، مرد شماره دو لیبی با آیت‌الله خمینی و استقرار سعد مجبر،

از نزدیکان قذافی در تهران، نشان‌دهنده اهمیت روابط دو کشور در دوران جنگ هشت ساله بود. طبیعی بود که این رابطه باعث رنجش اطرافیان موسی صدر شود و آن‌ها جمهوری اسلامی را در موضوع پیگیری مقصر بدانند.

محمد منتظری بنابر یک تحلیل که آن را در چند سخنرانی بیان داشت، ماجرای ناپدید شدن موسی صدر را برای جلوگیری از نزدیکی دو حکومت انقلابی و صاحب نفت، ساخته سیا تلقی می‌کرد و عوامل پیگیر این کار، از جمله احمد خمینی، دکتر بهشتی، دکتر ابراهیم یزدی، قطبزاده و مهندس چمران را عوامل سیا می‌خواند. در هیاهویی که بر سر این اتهامات برپا شده بود، دو بار رفت و آمد محمد منتظری به لیبی حادثه‌ها آفرید و از جمله آن که یک بار که وی و همراهانش می‌خواستند با هواپیمایی که از آشیانه هواپیمایی ملی آماده کرده بودند، با مقداری اسناد و مدارک که هنوز درباره کم و کیف آن ابهام‌هایی هست، راهی طرابلس شود، مأموران دولتی در فرودگاه مانع حرکت هواپیما شدند و درحالی‌که نزدیک بود ماجرا با دستور تیر محمد منتظری به فاجعه‌ای بینجامد، مأموران شهربانی به دستور مهندس بازرگان، هواپیما را محاصره کردند. محمد منتظری و همراهانش در حدود هشتاد نفر که بدون روادید و اوراق شناسایی، قصد سفر داشتند، روی باند فرودگاه تحصن کردند و مانع از پروازهای دیگر شدند. در این زمان به دستور آیت‌الله خمینی، دولت بازرگان اعلامیه‌ای صادر کرد و آیت‌الله منتظری نیز در نامه‌ای که از رادیو و تلویزیون پخش شد، فرزند بزرگ خود را دارای ناهنجاری‌های عصبی خواند که شکنجه‌های دوران زندان شاه در او پدید آورده است.

محمد منتظری در پاسخ پدر اعلامیه‌ای صادر کرد و در طی آن بیان کرد که چون می‌خواهد انقلاب ایران را به نهضت‌های اصیل انقلابی گره بزند و دست عاملان بیگانه را رو کند، به این جوسازی‌ها اهمیت نمی‌دهد. با این-همه، وی موفق به انجام کار خود نشد، اما ماجرا به اینجا ختم نمی‌شد. محمد منتظری که روز بعد به همراه عده کمی از همراهان که روادید داشتند کشور را به مقصد لیبی ترک گفت و چند روز بعد اعلام شد، جلود، نخست وزیر لیبی، همراه با محمد منتظری به ایران آمده و در قم قصد دیدار با آیت‌الله خمینی را دارد. به این ترتیب، از همان زمان، یکی از پرگفت‌وگو‌ترین و نخستین سرفصل اختلافات درونی جامعه روحانیت و دولت پایه‌ریزی شد که با مقاومت آیت‌الله خمینی به شکست لیبی انجامید. با پافشاری محمد منتظری و عده‌ای از روحانیون دیگر، جلود تنها توانست در مراسمی عمومی در جایی که رهبر انقلاب بود حاضر شود و بدون نتیجه‌ای از ایران رفت و ایجاد روابط بین دو کشور به فراموشی سپرده شد و پرونده امام موسی هم بسته ماند.

پس از سفر محمد منتظری به لیبی در تابستان سال 1358، صادق طباطبایی، سخنگوی دولت موقت اعلام کرد که او نماینده دولت ایران نبوده و سفر او به لیبی يك سفر رسمی نیست و آیت‌الله مهدوی کنی و مهندس بازرگان دستور بازداشت وی را صادر کرده‌اند. ائمه جماعات و روحانیون تهران نیز به ملاقات بازرگان رفته و خواستار عدم ارتباط سیاسی ایران و لیبی شدند. بحث ارتباط با جنبش‌ها و شعار صدور انقلاب در تمام دوران دولت موقت که در صدد برقراری روابط با کشورها و دولت‌های منطقه و جهان بود، به صورت يك تعارض باقی ماند. این تعارض در دوره ریاست‌جمهوری بنی‌صدر نیز یکی از محورهای ستیز بنی‌صدر و جناح مکتبی بود که بنی‌صدر می‌گفت ما در دنیا منزوی شده‌ایم و امام خمینی، متقابلاً در پاسخ بنی‌صدر از این انزوا دفاع می‌کرد و آن را راه رشد و پیشرفت می‌دانست. همان‌گونه که جناح مکتبی و چپ‌گرا، بنی‌صدر و بازرگان را متهم به «پشت کردن به ملت‌ها» می‌کرد، محمد منتظری نیز که به بین‌الملل اسلامی باور داشت، عملکرد دولت موقت و جناح راست را در سیاست خارجی در تناقض با شعارهای انقلاب و صدور آن می‌دید.

در سال‌های نخست انقلاب به ویژه در دوره‌ای که دولت موقت بر سر کار بود، اختلاف و کشمکش بر سر محدود کردن فعالیت ارگان‌های انقلابی خارج از دولت به طور مستمر ادامه داشت و سبب بروز کشمکش میان نیروهای چپ و خط امام با دولت موقت و حامیان‌ش شده بود. کما این‌که برخی شخصیت‌های انقلاب چون آیت‌الله منتظری که طرفدار تفکیک و جدایی میان ارگان‌های انقلابی و دستگاه‌های دولتی بود، از روند بروکراتیزه شدن انقلاب انتقاد می‌کردند.

درباره برقراری رابطه با لیبی در سال‌های اول انقلاب، استدلال محمد منتظری این بود:

«چرا با رژیم شاه‌حسین که خیانت او به انقلاب فلسطین و مبارزان انقلاب ایران بر همه واضح و آشکار بود، می‌توان رابطه داشت، اما با قذافی که از سال‌ها پیش از انقلاب، جانب انقلابیون ایران را داشت، نمی‌شود؟ و این در حالی است که نقش قذافی در ربودن امام موسی صدر و همراهانش علنی و ثابت نشده. آیا این‌گونه خصومت دولت موقت و برخی روحانیون با برقراری رابطه با لیبی که امکانات متعدد در جریان انقلاب و جنگ عراق در اختیار ایران قرار داد، عجیب نیست؟ حال آن‌که با رژیم‌های عربستان و اردن که جنایت‌ها و خطامشی ضد ایران آنها بر کسی مخفی نبوده، بسیار بهتر از این معامله شد.»

اختلاف‌نظر بر سر رابطه با لیبی ورای پرونده امام موسی صدر بود و اساساً در آن مقطع به يك خط‌کشی میان جناح‌های راست‌گرا و چپ‌گرا بدل گشته بود. تلاش‌های دولت موقت و جناح راست در سال‌های نخست انقلاب در

راستای محدود ساختن خیزش دهقانان در جهت اصلاح ارضی و تلاش‌های کارگران برای ایجاد شوراهای کارگری با واکنش نیروهای چپ و موسوم به مکتبی روبه‌رو شده و این انتقادات به رویکرد سیاست خارجی دولت موقت نیز تسری پیدا کرده بود. در آن دوره، محمد منتظری، بزرگترین منتقد عملکرد دولت موقت بود و دولت موقتی را زیر سوال برده بود که وزیر کشاورزی آن در حمایت از زمین‌داران می‌گفت: «همه زمین‌ها در اصلاحات ارضی شاه در میان دهقانان تقسیم شده است» و ابراهیم یزدی، وزیر خارجه وقت، در زمینه سیاست خارجی آن اصرار داشت که شوروی دشمن اصلی ایران است؛ نه آمریکا و خواهان حمایت همه‌جانبه دولت از نهضت‌های آزادیبخش در راستای صدور انقلاب و برقراری روابط با کشورهای انقلابی منطقه و جهان، از جمله لیبی بود. واکنش در برابر پافشاری محمد منتظری بر مواضعش آن بود که نشریه پیام شهید وی به علت اخلاف در سیاست خارجی دولت موقت و توهین به مقامات دولتی توقیف شود و پس از چندی او را ممنوع‌الخروج و حکم بازداشت وی را صادر نمایند.

اظهارات محمد منتظری در مصاحبه با نشریه النهار:

«اما در رابطه با امام موسی صدر، این ایادی صهیونیسم و آمریکایی بودند که او را ربودند و برای ضربه زدن به لیبی ادعا کردند که لیبی عامل ربودن اوست. اگر لیبیایی‌ها می‌خواستند موسی صدر را از میان بردارند، این کار را در صیدا، صور، بیروت و یا هر جای دیگری خارج از لیبی می‌کردند، نه این که او را به لیبی دعوت کنند، تا در آنجا مخفی سازند. امام صدر در لیبی نیست و به ایتالیا سفر کرده است. لیبیایی‌ها مردمی عاقلند و معقول به نظر نمی‌رسد که به عملی علیه امام موسی صدر دست زده باشند، به ویژه آنکه خود، او را به طرابلس دعوت کردند. آنان بارها اعلام و تأکید کردند که هر هیأتی را از طرف امام خمینی برای تحقیق در مورد مسأله امام موسی صدر با آغوش باز می‌پذیرند و آماده‌اند هر حکمی را که امام خمینی در نتیجه تحقیقات هیأت مزبور صادر کنند، بپذیرند.»

او همچنین در مصاحبه دیگری در آبان ماه 58 حول امام موسی صدر می‌گوید:

«بنده می‌گویم امام موسی صدر انسان بسیار جالبی است و قذافی هم انسان بسیار جالبی است. این صهیونیسم است که امام موسی صدر را می‌رباید و او را از بین می‌برد و سپس جاسوسانش را و می‌دارد که شایع کنند قذافی امام موسی صدر را ربوده است.»

حمید زیارتی(روحانی) و معرفی موسی صدر به عنوان جاسوس صهیونیست
صادق طباطبایی در خاطراتش پرده از جلسه‌ای برمی‌دارد که در آن حمید

روحانی تلاش می‌کند امام موسی صدر را جاسوس صهیونیستها معرفی کند. او می‌نویسد:

امام در تمام سفرهایی که من خدمتشان می‌رسیدم، در مورد آقای صدر از من سؤال می‌کردند. احوال‌پرسی می‌کردند و سلام ایشان را می‌رساندند. حتی امام خمینی از بدگویی اطرافیان نسبت به امام موسی صدر ناراحت می‌شدند. از جمله در سفری به عراق (به نظرم سال ۱۳۴۹ بود)، یک شب منزل آقای شیخ حسن کروی بودم. عده‌ای از دوستان روحانی از جمله آقایان محتشمی، شریعتی، معین، فاضل و روحانی و احتمالاً مرحوم املائی و شیخ احمد نفری هم آنجا بودند. البته آقای دعایی مرا به آنجا رساند ولی خودش داخل نیامد، چون زیاد در این جلسات شرکت نمی‌کرد. آن شب آقای حمید روحانی سخنان تندی علیه امام موسی صدر و سید محمدباقر صدر اظهار کرد. از جمله این که آقای موسی صدر عامل و جیره خوار امپریالیسم و صهیونیسم است و همین‌طور هم حرکت کرده که هیچ ردپایی از خودش به جای نگذاشته است. من باب دلیل هم این را اظهار داشت که ایشان مروّج آقای خویی است نه امام خمینی. آقای سیدمحمدباقر صدر هم که در اینجا (نجف) است همین‌طور. دلایلی که آقای روحانی علیه آیت‌الله صدر اقامه می‌کرد، این بود:

«روزی که امام، مبحث ولایت فقیه را شروع کردند، جا داشت که آقای صدر هم همان مبحث را دنبال می‌کردند. دوم این که ایشان در قید و بند مرجعیت است، درحالی‌که ما مرجع داریم. سوم این که آقای صدر طهارت اهل کتاب را به آقایان حکیم و خویی تحمیل کرده است و این موضوع در راستای خواسته سید موسی صدر بوده، زیرا او در ارتباط با غربی‌هاست و می‌خواهد راه آن‌ها را به جهان اسلام باز کند و از طریق طهارت اهل کتاب می‌خواهد مقاومتی از سوی مسلمانان نسبت به کفار بروز داده نشود.»

طباطبایی در ادامه تعریف می‌کند که بعد از آن جلسه به منزل خاله‌اش رفته و با شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر صحبت کرده و این مسائل را مطرح کرده که شهید صدر با لبخندی به همه آن‌ها پاسخ داده است. طباطبایی در این بخش از خاطراتش درباره عکس‌العمل امام خمینی(ره) به اظهارات حمید روحانی می‌نویسد:

صحبت من با آیت‌الله صدر تمام شد. فردا بعد از ظهر با امام قرار داشتم، وقتی رفتم خدمتشان گفتم: آقا! شما وقتی که در حضور خودتان اجازه نمی‌دهید افراد با بی‌احترامی از مراجع نام ببرند چه برسد به اسائه ادب و غیبت که اصلاً تحمل نمی‌کنید، پس چرا عده‌ای از کسانی که به شما منتسب هستند، از شاگردان و اطرافیان که فکر و گفتار و اعمال و کردار آن‌ها به حساب شما گذاشته می‌شود، به خودشان اجازه می‌دهند در مورد بعضی از شخصیت‌های برجسته که به هر دلیل اختلاف نظر

و سلیقه با آنها دارند، چنین اتهاماتی را مطرح کنند؛ از جمله در مورد آقا سیدمحمدباقر و آقا موسی صدر این مطالب گفته شود؟ پرسیدند چه کسی این مطالب را می‌گوید؟ من هم ماجرای روز قبل و نیز پاسخ شهید صدر را شرح دادم.

پس از آن‌که من این حرف‌ها را زدم، امام خیلی متأثر شدند. به حدی که من احساس کردم بهتر بود این مطالب را با ایشان در میان نمی‌گذاشتم. هیچ پاسخی ندادند. سکوت کردند و یک حالت نگران کننده‌ای در چهره‌شان نمایان شد. اصلاً جلسه آن روز من با ایشان ادامه پیدا نکرد، قرار بود مطالبی را بگویند که موکول به فردا شد. ظاهراً امام فردا یا پس فردا در درس خود در این زمینه تذکراتی به آقایان داده بودند.

جلال‌الدین فارسی؛ دیگر مخالف موسی صدر

جلال‌الدین فارسی که نخستین کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای اولین دور انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران بود، اما بعد به خاطر این‌که محل صدور شناسنامه‌اش افغانستان بود و نه ایران، پیش از ورود به دور رقابت‌ها از این عرصه حذف شد، سخنان قابل تأملی درباره امام موسی صدر بر زبان رانده است. او در مصاحبه با خبرگزاری فارس گفته است: «آقای موسی صدر قبل از پیروزی انقلاب که من در لبنان حضور داشتم و انقلابیون دور من بودند نه دور او، با شاه رابطه خوبی داشت، ایشان می‌گفت که ما باید با مسیحیان متحد شویم و یک آخوند به کلیسا برود و یک کشیش نیز در مسجد پیش‌نماز شود. وقتی چنین حرفی را زد باید علیه او قیام می‌شد. ایشان باید به خاطر این حرف کشته می‌شد اما ما دیدیم که ارزشی ندارد هرچند قذافی او را کشت. قذافی به نهضت‌های انقلابی و ضد استعماری کمک می‌کرد اما هر چه امام موسی صدر اقدام می‌کرد به او کمک نکرد وقتی او را دعوت کردند او به آنجا رفت، من آنجا مراوده و از همه جزئیات اطلاع داشتم و در نهایت او را کشتند.»

مهدی فیروزان، خواهرزاده امام موسی صدر در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس و در واکنش به اظهارات جلال‌الدین فارسی پیرامون عملکرد و سرنوشت امام موسی صدر اظهار داشت: «همه می‌دانند که جامعه لبنانی یک جامعه چند طایفه‌ای و چند مذهبی است و طبیعی است که شخصیتی مثل امام موسی صدر در آن مقطع برای اینکه بتواند عزت و هویت واقعی جامعه شیعیان را که در آن زمان در پایین‌ترین سطوح جامعه لبنانی و با محرومیت زندگی می‌کردند، به آنها برگرداند، می‌بایست با همه طرف‌ها و ادیان و قومیت‌ها گفت‌وگو می‌کرد و امروز نتیجه آن را می‌بینیم که جامعه شیعیان لبنان یک طرف جدی در موضوعات منطقه‌ای

است و جمهوری اسلامی ایران نیز سال‌ها است همین روند را ادامه می‌دهد. اینکه آقای فارسی می‌گوید امام موسی صدر نباید با جامعه مسیحی ارتباط می‌داشت، ممکن است یا به دلیل این باشد که ایشان موضوعات تاریخی را فراموش کرده است و یا آنکه امروز با نگاه دیگری به مسائل می‌نگرد چون خود ایشان در جنبش فتح فلسطین با مسیحیان و اهل سنت کار می‌کرد چرا که هم اهل تسنن و هم مسیحیان در این جنبش فعال بودند و اتفاقاً شیعیان نقش بسیار کمی داشتند بنابراین چطور آقای فارسی می‌تواند در آن مقطع این ارتباط را داشته باشد ولی یک رهبر دینی و مجتهد و مصلحی مثل امام موسی صدر این حق را ندارد؟

آقای فارسی، قذافی را یک رهبر موفق معرفی می‌کند در حالی که من بعید می‌دانم بعد از انقلاب مردم لیبی و افشای بسیاری از جنایات‌های تروریستی قذافی در سطوح جهانی و محلی کسی این موضع را بپذیرد. به نظر من مابقی اظهارات آقای فارسی هم مثل اطلاعات و اعتقاداتشان درباره امام موسی صدر است. ایشان نه تنها حکم اعدام برای امام صدر به دلیل ملاقات با مسیحیان می‌دهد بلکه قذافی را هم عامل آن معرفی می‌کند. درحالی‌که طبق اطلاعات مقامات امروز لیبیایی و مقامات لبنان و کمیته رسمی پیگیری لبنانی و طبق تفاهم-نامه رسمی لبنان و لیبی و نیز اطلاعات و مواضع جمهوری اسلامی، امام موسی صدر زنده و در قید حیاتند بنابراین برای جلوگیری از خلط مباحث و جلوگیری از خیانت تاریخی، دستگاه قضایی و دادستانی و اطلاعاتی خود دانند که با آقای فارسی و اظهاراتشان چه کنند».

منشأ اختلاف جلال‌الدین فارسی با موسی صدر

اختلاف نظری که به وجود آمد، برمی‌گردد به سال ۱۳۵۰؛ در آن اوج خفقانی که در ایران وجود داشت و بسیاری از علماء و مبارزین تبعید، زندان و شکنجه می‌شدند، امام موسی صدر به ایران می‌آید و به ملاقات شاه می‌رود، خود ایشان می‌گوید که من را آقای مهندس بازرگان و دوستان مبارز در ایران تشویق کردند و گفتند با توجه به موقعیتی که شما دارید می‌توانید با شاه ملاقات کنید و از شاه درخواست کنید که آقای حنیف نژاد و سران مجاهدین خلق را اعدام نکنند و من به اصرار آنها به ملاقات با شاه رفتم. دوستان امام در ایران و کشورهای مختلف اعتراض کردند که چرا امام موسی صدر به دیدن شاه با این همه جنایاتی که کرده، رفته است، این که یک روحانی به دیدن شاه برود، به نوعی تأیید و تبلیغ شاه است؛ البته هیچ تبلیغی برای ملاقات امام موسی صدر و شاه در رادیو و تلویزیون شاه نشد و خبری از این‌که امام موسی صدر برای جلوگیری از اعدام

زندانیان به دیدن شاه رفته است، گفته نشد. در نتیجه برداشت این است که شما به دیدن شاه رفتید و بر این اساس یک اختلافی بین نیروهای انقلابی در داخل و خارج ایران و هواداران امام موسی صدر و خود ایشان به وجود آمد. همچنین آقای جلال الدین فارسی در لبنان نیز با آقای صدر به شدت مخالفت کرد.

امام هیچ دخالت و صحبتی نکردند فقط حاج آقا مصطفی (ره) که هر سال تابستان‌ها به صورت معمول به سوریه و لبنان می‌رفتند، پس از اینکه این واقعه اتفاق افتاد ایشان ارتباط خود را با آقای صدر قطع می‌کند و وقتی به سوریه و لبنان سفر می‌کنند، برنامه ملاقات با امام موسی صدر برای ایشان ترتیب داده نمی‌شود و ایشان از ملاقات با آقای صدر امتناع می‌کند تا سال ۵۶ که آن تابستان هم طبق معمول مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به سوریه سفر کرد و همزمان مرحوم حاج سیداحمد آقا خمینی هم به سوریه آمد و پادرمیانی کرد و برنامه دیدار حاج آقا مصطفی و آقای موسی صدر را ترتیب داد و بدین‌سان ملاقاتی میان آیت الله حاج مصطفی خمینی و امام موسی صدر در منزل آقای کشمیری در لبنان صورت گرفت.



با وجود اعمال خصمانه جلال‌الدین فارسی، موسی صدر او را از اعدام رها نید؛ در یک درگیری، دولت لبنان حکم اخراج چند نفر از ایرانی‌ها از جمله آقای فارسی را صادر کرد. ساعت ۱۲ و نیم شب به آقای صدر اطلاع دادند که بر اساس حکم یک دادگاه، فردا صبح قرار است این افراد از لبنان اخراج شده و احتمالاً تحویل حکومت ایران داده شوند. موسی صدر شبانه با رئیس‌جمهور لبنان (شارل حلو) تماس گرفت و گفت چنین حکمی برای امضا پیش شما آمده، آن را امضا نکنید تا فردا صبح شما را ببینم. فردا صبح دوباره تماس گرفت و گفت: «این‌ها در ایران فعالیت‌هایی داشته‌اند البته من در حکم دادگاه مداخله نمی‌کنم، اما تحویل دادن آن‌ها به ایران منجر به اعدام آن‌ها خواهد شد، اجازه بدهید این‌ها به سوریه بروند، من هم تلاش می‌کنم که سوریه از ورود آن‌ها ممانعت نکند.» پس از آن موسی صدر با مقامات سوری تماس گرفت و اظهار داشت که «این افراد البته شلوغ هستند و شلوغ

می‌کنند، اما محل امنیت شما نیستند، این‌ها در تبعید و خارج از وطن هستند و مبارزه می‌کنند.» بعد هم کمک‌هایی به این افراد کرد؛ اما همین قضیه را آقای فارسی تحریف کرد و در یک اعلامیه‌ای عنوان کرد که اخراج این افراد از لبنان زیر سر آقای صدر و تشکیلات ایشان بود. زیرا باور داشت در صورت حضور ایشان در لبنان کسی طرف آقای صدر نمی‌رود و یا ایرانی‌هایی که می‌آیند به سوی دکتر چمران کشیده نمی‌شوند؛ لذا برای رهایی از این مخمصه آقای صدر ترتیب اخراج آنان را داده است تا بیرقیب باشد.

در یک مقطعی آقای فارسی مرتباً گزارش‌هایی برای امام می‌فرستاد و سعی داشت ذهن امام را نسبت به آقای صدر مشوش کند. علاوه بر این او و برخی افراد سعی می‌کردند از طریق حاج آقا مصطفی نظر امام را درباره موسی صدر تحت تاثیر قرار دهند. حاج آقا مصطفی دارای دیدگاه‌های خاصی بود و بیشتر در فکر جا انداختن مرجعیت علی‌الاطلاق امام، هم در ایران و هم در کل عالم تشیع بود. خودش صراحتاً گفت که گله ما از آقای صدر این است که او در لبنان آقای خویی را به عنوان مرجع معرفی کرده است. همین انتقاد را نسبت به شهید سید محمدباقر صدر هم مطرح می‌کرد. البته امام موسی صدر نهایت اشتیاق و علاقه را به امام داشت و برای رهایی ایشان از تبعید در ترکیه تلاش‌های گسترده‌ای انجام داد. از آن جمله دیدار و ملاقات با پاپ در واتیکان بود، که به عقیده مرحوم آیت‌الله العظمی خویی مهم‌ترین عامل انتقال امام از ترکیه به عراق بود. موسی صدر می‌گفت: «در باب مرجعیت عالم تشیع چهره‌های شناخته‌شده در این منطقه آقایان سید عبدالهادی شیرازی، حکیم و خویی هستند، و آقای خمینی آن‌طور که در ایران شناخته شده، برای شیعیان خارج از ایران شناخته شده نیستند. اگر من ایشان را آن‌طور که مورد نظر آقایان است مطرح کنم، یک حالت مصنوعی دارد و در شأن ایشان نیست. مردم باید به مرور با مسائل ایران آشنا شوند. اکثر شیعیان لبنان به دلیل اقدامات روحانیون درباری و تبلیغات سفارت ایران و عوامل دیگر تصویری که از شاه دارند، غیر از تصویری است که شما از شاه دارید. آن‌ها شاه را به عنوان یک زمامدار و رئیس یک حکومت شیعه می‌شناسند و برای او قداست قائل هستند. عوامل رژیم شاه در لبنان این‌گونه تبلیغ کرده‌اند که او خیلی خواهان نجات شیعیان از فقر و بدبختی است. من در این چند جبهه باید بجنگم و این افکار را عوض کنم.» از جمله مطالبی که آخوندهای درباری - به تعبیر امام - می‌گفتند این بود که چه معنی دارد یک روحانی ایرانی بلند شود و بیاید به لبنان و رهبری شیعیان را بر عهده بگیرد؟ از این تحریکات علیه امام موسی صدر زیاد بود؛ بنابراین محذوراتی که آقای صدر به ویژه در اوایل ورود امام به

نجف داشتند، اقتضا می‌کرد نتوانند بحث مرجعیت مطلق امام را مطرح کنند.

اما کسانی، چون حاج آقا مصطفی و برخی مبارزین ایرانی مقیم لبنان در کوران مشکلات این کشور نبودند و توقعات خاصی داشتند. حاج آقا مصطفی مشی آقای صدر را این‌گونه تعبیر می‌کرد که ایشان اعتقادی به مسائل سیاسی و مبارزه ندارد و صرفاً از نزدیکی با مراجع بهره‌برداری می‌کند. در میان گروه‌های خارج از کشور، جبهه ملی سوم و آقای بنی‌صدر هرچند بدشان نمی‌آمد که آقای صدر را تخطئه کنند و تغذیه اطلاعاتی آن‌ها هم از طریق جلال‌الدین فارسی بود؛ اما روی هم رفته نسبت به آقای صدر و دکتر چمران محتاطانه‌تر و منصفانه‌تر برخورد می‌کردند.

اگرچه جلال‌الدین فارسی طی 8 سال پیش از انقلاب یکی از محورهای فعالیت‌های انقلابی - اسلامی در لبنان و عراق بود اما بیشتر از این که با امام موسی و دکتر چمران در ارتباط باشد با سازمان آزادی بخش فلسطین در ارتباط بود و پس از پیروزی انقلاب هم با یاسر عرفات به ایران بازگشت. بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه جلال‌الدین فارسی با سازمان‌های مسلح و چریکی روابط خوبی داشت ولی در حالت کلی نفوذ و تاثیر او در لبنان با نفوذ و تاثیر گسترده امام موسی صدر قابل قیاس نیست.

فرجام سخن

در میان بزرگان ما کسانی^[۱] که به حق نزدیک‌تر بوده‌اند، تعداد دشمنان آنان فزون‌تر بوده است.

چیزی که در امام موسی صدر بود و انقلاب بسیار بدان نیاز داشت، عقلانیت او بود. وی در همه کارها خیلی عقلانی عمل می‌کرد؛ با همه روابط خوبی داشت؛ با همه رؤسا، مشایخ و بزرگان رابطه حسنه داشت. امام موسی صدر نشان داد که برای حفظ آرامش و ثبات يك جامعه، انسان‌ها باید بتوانند از حق خود گذشت کنند، تلخ‌ها را به فراموشی سپارند و حتی با سرسخت‌ترین مخالفان خود فصلی جدید از مناسبات سازنده را بکشایند. شاید باید راز ربودن موسی صدر را در همین خلق خوب او جست. چیزهایی که ما به قیمت این‌همه تجربه‌های تلخ و آزار و اذیت خودمان و دیگران به آن‌ها رسیدیم، ایشان از^[۲] همان اول درک کرده و به کار بسته بود... برای همین ایشان را ناپدید کردند. برای این‌که می‌دیدند که اگر ایشان بماند، پس از پیروزی انقلاب ایران به درد انقلاب و جمهوری اسلامی ایران خواهد خورد... این قضیه ما را به یاد دکتر بهشتی هم می‌اندازد.

اما و دریغا در حالی‌که رژیم صهیونیستی برای استخوان‌های پوسیده

یک سرباز خود حاضر است جنگ راه بیندازد و هزینه دهد، آن وقت جمهوری اسلامی ایران و یا لبنان نسبت به سرنوشت فقیه بزرگ و اندیشمندی مانند امام موسی صدر (حتی اگر فکر کنیم وی شهید شده است) بی تفاوت است. هیچ گروه و کشوری، منافعی برای بازگرداندن صدر یا روشن شدن پرونده وی ندارد.